

”

کسانی بودند که حتی وقت نمی‌کردند یک ژاکت کامل را ببافند اما سه نفری یک ژاکت را می‌بافتند و اندازه بافتن یک آستین هم که شده، برای کمک به جبهه خودشان را شریک می‌کردند



”

سفرهای پهن بود و خیرالنساء نمی‌خواست هیچ‌کس از سر این سفره دست‌خالی برود. نه تنها زن‌ها، بلکه مردها و پسرهای جوان هم هر وقت می‌رفتند در دکان، حاج عباس بیکارشان نمی‌گذاشت

هم که شده، برای کمک به جبهه خودشان را شریک می‌کردند. بافتنی هم مثل خیاطی همیشه در میان بود هر دفعه که از جهاد می‌آمدند ۴۰-۵۰ ژاکت، ده جفتی دستکش و کلاه و شال گردن آماده بود و راهی جبهه‌ها می‌شد تا شاید کمی از سرمای استخوان‌سوز جبهه‌ها کم‌کند.

توی صدخرو هر کس هر کاری که از دستش برمی‌آمد می‌کرد و خیرالنساء هم می‌دانست برای هر کاری که جهاد به او می‌سپرد به سراغ چه کسی برود. مثلاً وقتی از جهاد کاموا آوردند و گفتند الجک یا همان دستکش پنج‌انگشتی ببافید، خیرالنساء مستقیم رفت سراغ پیرزنی که توی روستا بود. کمی ناز و نوازشش کرد و گفت: «ننه، شب‌ها بلند. ثواب داره همین‌ها رو بگیرین بچینین.» خیرالنساء حتی نسبت به تک‌وتوکی از اهالی صدخرو که به جنگ کاری نداشتند هم



کارتن رشته روانهٔ جبهه‌های جنگ می‌شد.

بیشتر زن‌ها و حتی دخترهای روستا، آخر شب‌ها یا اوقاتی که نمی‌توانستند کار دیگری بکنند میل بافتنی از دستشان نمی‌افتاد. رج به رج ژاکت می‌بافتند و دعای سرسلامتی رزمندگان را به سرشان فوت می‌کردند. کسانی بودند که حتی وقت نمی‌کردند یک ژاکت کامل را ببافند اما سه نفری یک ژاکت را می‌بافتند و اندازه بافتن یک آستین